

# ایضاحی بر مجموعه مواجهات پست مدرن

روزبه صدرآرا

آیا امر پست مدرن نیمه-تعقلی است، یا به عبارتی صحیح‌تر، وجه منفی (negative) تعقل را تصریح می‌کند؟ آیا امر پست مدرن برملاگر هیبت عبوس و حاکمانه (sovereign) دانش است؟ و آیا امر پست مدرن جنون یا هذیان (Delivium) تعقل مدرن را بازگو می‌کند؟ از پس این سه پرسش دست‌کم یک تردید ژرف‌تر بیرون می‌زند: امر معقول همواره همان عقلانیت امر نامعقول است، و صحیح‌تر: در رژیم تعقلی مدرن همه چیز عقلانی است، مگر خود عقلانیت. مجموعه *مواجهات پست مدرن* (post modern Encounters) ویراسته ریچارد آپینگانسی با چنین نیتی منتشر شده است و تاکنون از این مجموعه چهار مجلد تحت عناوین *انیشتن و تولد دانش کلان* به قلم پیتر کلز، *توماس کوهن و جنگ‌های علم* به قلم ضیاءالدین سردار، *داروین و بنیادگرایی مسیحی* به قلم مریل وین دیویس و *زیست‌بوم و پایان پست‌مدرنیته* به قلم جرج مایرسون، به همت انتشارات چشمه به زبان فارسی ارائه گردیده است. آن چه در پی می‌آید ایضاح و تفسیر استدلال‌های مندرج در چهار رساله مذکور است که از طریق آن بتوان با خلأها، شکاف‌ها و گسست‌های امر پست مدرن و مفهوم پیچیده و معماگون عقلانیت آشنا تر شد.

## یک

پیتر کلز در ستون پایانی رساله *انیشتن و تولد دانش کلان* مصرانه بر این باور پای می‌فشارد که: «بسیاری از خود دانشمندان مدرن در بازی با حقیقت، نقش خطرناکی ایفا کرده و نتایج خود را به طور یک‌جانبه و به صورت نبردی مهلک برای کسب سهمی از سرمایه اندک تحقیقات به رسانه‌های جمعی می‌کشاند. آن‌ها ممکن است پادشاه‌های کوتاه مدت، به صورت وام‌های بلاعوض یا نمایش‌های تلویزیونی، دریافت کنند، اما تأثیر این عمل در دراز مدت بر رابطه میان علم و جامعه فقط بد خواهد بود». انگاره کلز متکی بر شخصیتی است که غالب دانشمندان از آن طفره می‌روند و یا آن را در دسرساز می‌پندارند: انگاره شخصیتی «دانشمند جامعه‌نگر». دانشمندی که به عواقب علم محض (علم بما هو علم) بر بستر حساس و درهم‌شکننده امر اجتماعی می‌اندیشد و می‌کوشد به تفسیر یا به تعبیری رساتر بصیرتی اجتماعی از علم دست یازد که علم را از سلطه کاپیتالیسم رها سازد. لحن ریشه‌نگر و رادیکال کلز در این رساله، نشان می‌دهد که یک دانشمند با دغدغه‌های معرفت‌شناسانه مبتنی بر جامعه‌نگری می‌تواند کاملاً با تبعات منفی و سوء فرضیه یا نظریه خود به مقابله برخیزد و آن را به راحتی به دست دنیای مجازی رسانه‌ها نسپرد؛ چرا که رسانه‌ها «ترجیح می‌دهند دانشمندان را به صورت روحانیونی ترسیم کنند که قانونی را بدون ابهام وضع می‌کنند. یک نظریه هر اندازه رمزآمیزتر باشد، دورتر از فهم غیر متخصصان بوده و آن شخص روحانی حرمت بیشتری می‌بیند. این امر مطرح نیست که مردم می‌خواهند باور کنند، نه این که بدانند.» دفاع از جامعه در برابر علم، رویکردی کلی است که در قرن بیستم در بطن مشاجرات و مباحثات فلسفی، علمی و معرفت‌شناختی سر برکشید و فیلسوفانی از رسته‌های گوناگون نظیر میشل فوکو و پاول فیرابند بدان اهتمام ورزیدند. کلز نیز با بازگویی نقادانه نظریه نسبیت انیشتن (۱۹۱۹) عملاً از دید یک اخترشناس به دفاع از جامعه در برابر علم می‌پردازد؛ امری که در عصر پست‌مدرن همچنان حدت یافته و چالش‌برانگیزی خود را حفظ کرده است. به زعم فیلسوفان و دانشمندان عصر پست‌مدرن علم، خطاهای نابخشودنی و زبان‌باری را علیه بشر ترتیب داده است و این، نشان می‌دهد که یک علم محض تا چه اندازه خطرناک و مخرب حیات بشری و علم جامعه‌نگر تا چه میزان سودمند، رهایی‌بخش و حساس است؛ به شرطی که دانشمند عصر پست‌مدرن بتواند از تصویر «قناس دانشمند روحانی‌نما» برائت جوید.



## دو

ضیاءالدین سردار از جمله متفکران مسلمانی است که حول محور مباحثی چون معرفت‌شناسی، اسلام و پست‌مدرنیسم قلم زده و در زیست-جهان انگلیسی‌زبان‌ها کاملاً نام‌آور و نامبردار است. در سال ۲۰۰۳ گزیده‌یی از مقالات وی تحت عنوان *پست‌مدرنیسم، اسلام و آینده‌هایی دیگر* به همت انتشارات پلوتو (Pluto) منتشر شده است. رساله *توماس کوهن و جنگ‌های علم* به قلم ضیاءالدین سردار از منظری دیگر به تقابل میان علم محض و علم جامعه‌نگر می‌پردازد؛ منظری که نسبت به دیدگاه کلز فلسفی‌تر و متکی بر منازعات و مشاجرات فلسفی میان پست‌مدرن‌ها و منتقدان سرسخت آن‌ها است. «در اوایل سال ۱۹۹۵، ویراستاران مجله «درس‌نامه اجتماعی» ویرایش پایانی شماره ویژه‌ای را درباره «جنگ علم» انجام دادند. مجله درس‌نامه اجتماعی در مرکز تحلیل انتقادی فرهنگ معاصر، دانشگاه راتگرز، ویرایش شده و در انتشارات دانشگاه دوک منتشر می‌شود و بسیاری آن را اولین مجله نظریه انتقادی می‌دانند. شماره مضاعف «جنگ‌های علم» این مجله در آستانه، و در پاسخ به یک رشته تلاش‌های اخیر تدوین شد تا دفاعی بی‌پروا از علم را مطرح کرده و انسجام و یک‌پارچگی رهیافت مطالعات فرهنگی و نقد علم را زیر سؤال ببرد.»



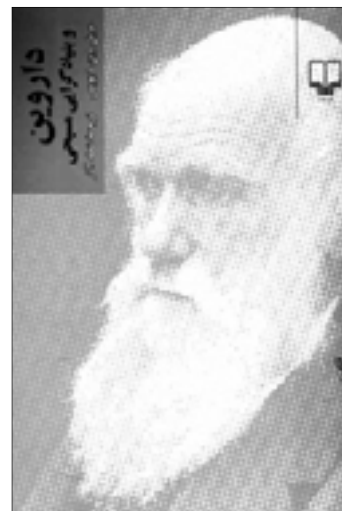
جنگ‌های فلسفی علم در میانه دهه ۱۹۹۰، با حیلۀ آلن ساکان (یا سوکال) شروع شد. ساکال مقاله‌ای تحت عنوان «تجاوز از مرزها: به سوی هرمنوتیک گشتاری جاذبۀ کوانتم» برای این نشریه فرستاد. مؤلف در این مقاله کوشیده بود تا اثبات کند پیوند نظریه‌های ناسازگار مکانیک کوانتم با نسبیت عام موجب تولید نوعی علم پست‌مدرن رهایی‌بخش شد. مقاله ساکال تأیید شد و در ویژه‌نامه مجله «درس‌نامه اجتماعی» چاپ شد. ساکال حیلۀ خود را فوراً در مجله «لینگوآفرانکا» برملا کرد و جنگ‌های علم برپا شد. ساکال فاش کرد که آن مقاله سرهم‌بندی بی‌سروتهی از نقل قول‌ها و استنادات وی بر پست مدرنیست‌هایی چون دریدا، لیوتار و لاکان بوده است و سراپا چرند و یاوه است. این جنگ معرفتی میان پست‌مدرن‌ها و منتقدان سرسخت آن‌ها (ساکال، بریکمون، گراس و ...) از دهه ۱۹۶۰ شیوع پیدا کرده بود. سردار با نقل حیلۀ ساکال، به سابقۀ جنگ‌های فلسفی علم در رسالۀ مشهور و سنت‌گذار توماس کوهن با عنوان **ساختار انقلاب‌های علمی** (۱۹۶۲) می‌پردازد. کوهن نشان داد که علم کم و بیش حل‌المسائلی است در چهارچوب عقاید و الگوهای پذیرفته‌شده، اما جست‌وجوی حقیقت و عینیت نیست.

سردار استدلال می‌کند که بنا بر براهین کوهن «علم در گذشته پیوسته تحول یافته است و باز هم در پاسخ به نیازهای متغیر بشریت تحول خواهد یافت... باید راه کارهای حل مسئله علم، تأملات فلسفی درباره آن‌ها، و اوضاع و احوال اجتماعی، آموزشی، تربیتی و نهادی غنی شوند تا مسائلی را که تمدن صنعتی «علم محور» ما به بار آورده‌اند، حل کنند.» سردار با خط فاصل کشیدن میان دو نوع علم - علم عادی و علم پسا‌عادی - متذکر می‌شود که علم عادی عبارت است از روال غالب علم که متضمن استفاده از فنون و روش‌های علمی استاندارد برای جمع‌آوری، دسته‌بندی، پردازش و کاربرد اطلاعات است، اما برخلاف آن، علم پسا‌عادی با در نظر گرفتن این که حقایق غیر قطعی هستند، ارزش‌ها مورد مناقشه، مخاطرات زیاد و تصمیمات اضطراری‌اند، می‌کوشد آسیب اخلاق و تعهد را که با بمب شروع شد، با کوهن و ساختمان‌گرایی (Canstructionism) شتاب گرفت، و اکنون با تصرف علم توسط جهانی‌سازی در حال حمله و سرایت است، جبران کند. سردار فرمول علم عادی کوهن را برمی‌گیرد و آن را در فرآیند آسیب‌ها، مخاطرات و عدم قطعیت‌ها به کار می‌اندازد تا بتواند وجه بارز و انسانی علم؛ یعنی علم جامعه‌نگر را بیش از پیش پدیدار سازد.

### سه پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

عملاً مجادلاتی که بر سر داروین‌گرایی و یا به عبارت بهتر مناقشۀ میان علم تکامل و پیدایش صورت گرفت، جدا از بحث‌های محض زیست‌شناختی، حاوی عنصر حساس‌تری چون بنیادگرایی علمی (علم مدرن) و بنیادگرایی ضد علمی (مخالفان علم مدرن) بود. مریل وین دیویس با اتخاذی موضعی ضد بنیادگرایانه و در نوع خود ریشه‌نگر و رادیکال به جنگ‌های عقیدتی و فلسفی میان قائلان به تکامل (طرفداران داروین) و قائلان به پیدایش (اصحاب کلیسا و مؤمنان سرسخت مسیحی) می‌پردازد. موضع بطی‌تر و بنیادی‌تر دیویس در این رساله، پوچ شدن در میانه نبرد میان دو دکتین فلسفی است که می‌شود از آن تعبیر به نبرد مدرنیست‌ها علیه سنت‌گرایان کرد، اما دیویس نقطه ضعف مشترکی را میان این دو طرف مخاصمه درمی‌یابد که بسیار مهم و خطرناک است و آن، بنیادگرایی است. این دو نوع بنیادگرایی هم‌چنان در سپهر پست‌مدرن حاد و جای‌گیر است.

«در آگوست ۱۹۹۹، هیئت مدیره اداره آموزش و پرورش کانزاس در ایالات متحده، با اختلاف رأی ناچیزی، به حذف رشته تکامل از برنامه آموزشی رأی داد. این تنها مورد نبود. در سیزده ایالت دیگر آمریکا، از کالیفرنیا گرفته تا مین بر سر تدریس تکامل کشمکش بوده است.»



در واقع دو سر این مجادله، قدسی‌گرایی و قدسی‌زدایی از نژاد بشری است که حتی مباحثات کلامی / الهیاتی در این باره دامن زده است. هر دو رقیب سرسخت و آشتی‌ناپذیر، با ارائه براهینی از استدلال‌های موجود در نظریه خود، به شدت دفاع می‌کنند و در این برهان‌آورهای تند و تیز، ما با دو نوع معرفت‌شناسی (معرفت قدسی و معرفت غیر قدسی = سکولار) آشنا می‌شویم که هر دو با افزارهای خاص خویش به بنیادگرایی خاص خود اجازه جولان و پیش‌روی می‌دهند. دیویس چکیده استدلال خود را چنین ابراز می‌کند:

«بر سر داروین جنگی نیست. جنگ بر سر اقتداری است که مفسران داروین در او جست‌وجو کرده و به او نسبت داده‌اند. در این جنگ بیشتر از همه، بنیادگرایان مسیحی شرکت داشته‌اند که تنها به خاطر اهداف تنگ‌نظرانه و حقیر بوده است. اما اگر مفسران داروین و یا مخالفان او سرکوب شوند، به حاشیه رانده شوند و برای پرسش‌گری مشروع و منطقی آن‌ها مانع جدی ایجاد شود، آن‌گاه هر کسی، و به همان اندازه هر چیزی که برای ما گرامی است و به استواری آن نیاز داریم، بی‌ارزش می‌شود؛ خواه مذهب باشد، خواه علم. به جای تعصب، چه تعصب مذهبی و چه تعصب علمی، ما احتیاج به گفت‌وگوی انتقادی داریم.»

#### چهار

آیا زیست‌بوم (Ecology) نشانه‌ای دالّ بر پایان پست‌مدرنیته است؟ جرج مایرسون، مؤلف رساله *زیست‌بوم و پایان پست‌مدرنیته* با اتکا بر آرای متفکرانی نظیر لیوتار، بودریار، اولریش بک و از همه کلاسیک‌تر و مهم‌تر فروید، به بازخوانی ایده پایان امر پست‌مدرن در پرتو تحلیل‌ها و نگرش‌های زیست‌بومی می‌پردازد. ایده پایان و پایان‌ها (پایان ایدئولوژی، پایان تاریخ، پایان سوژه و ...) بعد از نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ در جهان اروپایی و آمریکایی در میان متفکران جدید نضج گرفت، اما باید متذکر شد که از دو منظور می‌توان به این سلسله پایان‌ها نگاه کرد: (۱) اگر ما سخنی از پایان چیزی به میان می‌آوریم، اساساً از بالقوه‌گی‌ها، فعالیت‌ها، شکاف‌ها و مرزهای آن از نو سؤال می‌کنیم و آن را مجدداً صورت‌بندی می‌کنیم (رجوع کنید به خوانش‌های دلوز در ۱۹۹۰ از فلسفه و کار فلسفی در: ژیل دلوز - فلیکس گتاری، *فلسفه چیست*، انتشارات ورسو، ۱۹۹۱). (۲) رویه دیگر پایان چیزها و یا ایده‌ها که متأثر از نگرش آخرالزمانی (آپوکالیپتیک) است، مربوط می‌شود به محو و بخار شدن آن چیزها و آن ایده؛ و عملاً بدل شدن به صورت مثالی (در برابر صورت عینی و ملموس).

مایرسون در واکنش به پدیده پایان پست‌مدرنیته متعلق به طیف نخست است. وی بر این باور است که «هنوز هم زیست‌بوم منبعی است برای مشروعیت‌بخشی به جریان غالب مدرن. مشروط بر این که قدرت‌های دموکراتیک به نظر صواب گوش بسپارند، و بگذارند ما هم آن را بشنویم: خانه‌ای برای امید وجود دارد - و دلیلی برای مدرن کردن. این است گفتمان مشروعیت دوباره ... پست‌مدرنیته به تاریخ غریب آینده‌هایی اشاره دارد که تحقق نیافتند. در عوض ما می‌خواهیم با قسمت‌های بعدی مدرن‌سازی، همان سریال اعتیادآور برای شهروندان قرن بیست‌ویکم، مواجه شویم... ما هنوز شهروندان مدرنیته علم محوریم، و هنوز داریم روی روایت‌های پیشرفت سرمایه‌گذاری می‌کنیم با دلهره و امید، هنوز داریم مدرن‌سازی را انتظار می‌کشیم تا به حقیقت بیوندند.»

او پست‌مدرنیته را جریان متصل مدرنیته می‌داند و آن را بخشی از روند مدرن‌سازی می‌انگارد. از نظر او این جریان پیوستاری است که بر منابع مختلف قدرت و معرفت تأثیر می‌گذارد و از آن تأثیر می‌پذیرد. زیست‌بوم یکی از تلاقی‌های مهم و حساس میان مدار قدرت و معرفت در هزاره جدید است.

